خراسان بزرگ:سال پنجم،شماره(۱۴)، بهار **۱۳۹۳**
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No. 14, Spring **2015**

تحلیلی بر بافت اجتماعی قهستان از ورود اســـلام تا پایان قرن پنجم هجری

فرشید جعفری [۱]، علی جعفری [۲]، معصومه بندانی [۳]

تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۴
تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۱

چکیده:
قهســـتان یکی از ایالات مهم ایران در قرون نخســـتین هجری به شـــمار میرفت که نامش با خراسان درآمیخته بود. قهستان به دلیل موقعیت سوق الجیشـــی، بافت جغرافیایی، دوری از دستگاه خلافت و حضور گروههای مختلف سیاســـی، قومی و مذهبی از دیرباز مورد توجه بوده اســـت. اهالی قهســـتان به مانند سایر مناطق بخش عمدهای از زندگی خود را در گروه ها و قشرهای اجتماعی می گذراندند و در مقام عضو خانواده یا همســـایه یا گروه خاص اجتماعی، اقتصادی، دینی و قومی با دیگر افراد هم نوع خود در ارتباط بودند. تاریخ زندگی مردم قهســـتان در واقع به معنی شـــرح حیات اجتماعی، اقتصادی و فکری مردم این منطقه است که متأســـفانه با روش علمی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته اســـت و مورخان و صاحبنظران در راه تدوین زندگی اکثریت مردم آنجا قدم موثری برنداشـــته اند و اغلب مورخان توان خـــود را در اختیار صاحبان قدرت گذاشـــته اند و به خصوصیات زندگی اکثریت مردم که طبقه ی موثر و فعال جامعه را تشکیل میدادند، توجه نمی کردند. آنچه قهســـتان را به نوعی از ســـایر مناطق متمایز می ســـازد، وجود گروه های مختلف است که شناخت این مسأله تا حدودی اوضاع اجتماعی این منطقه را روشن میسازد.
این پژوهش در پی ترســـیم تصویری کلی از بافت اجتماعی و ویژگی ها و عناصر مختلف این منطقه در پنج قرن نخست هجری است. در واقع این پژوهش پاسخی اســـت به این پرسش که بافت اجتماعی در منطقه ی قهستان از ورود اســـلام تا پایان قرن پنجم هجری چگونه و تابع چه مسائلی بوده است؟ مقالهی پیش و رو به شیوهی توصیفی تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای صورت گرفته است.

واژگان کلیدی:
قهستان، بافت اجتماعی، ترکیب نژادی، سیستان، خراسان، مذهب

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز
۲. نویسنده مسئول : دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان
dajivand@gmail.com
۳. کارشناس ارشد شیعه شناسی دانشگاه اصفهان

مقدمه:

تاریخ اجتماعی شاخهای مســتقل از علم تاریخ است که به تودهی مردم میپــردازد و موضوعاتی همچون ترکیب نژادی، خانواده، روابط و ســاختار خویشاوندی، گروههای اجتماعی، طرز معیشــت، شــرایط کار و چگونگی جریان زندگی مــردم و مواردی از این دســت را مــورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

قهستان ایالتی بود که نامش با خراســان عجین و همراه اســت. نام این ایالت معرب کهستان و مخفف کوهستان است و شامل شــهرهایی چون قائن، گناباد، طبس عناب (مسینان)، طبس گیلکی (گلشــن)، ترشیز، خواف، باخرز، خور، خوســف، زام و زاوه بود. در واقع بخــش اصلی آن را استان خراسان جنوبی و شــهرهایی از استانهای خراسان رضوی، یزد و اصفهان کنونی تشــکیل میدادند و کرسی این ایالت قائن بود.

قهستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری روایتگر حضور گروههایــی مختلف نژادی، مذهبــی و اجتماعی بود. بافت اجتماعی چنین منطقهای از عوامل اساســی و شاخصی مهم برای بررسی تحولات اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه است. به همین جهت پرداختن به این قضیه در هر پژوهشی که پیرامون مسائل اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی قهستان است، ضروری به نظر میرسد.

این پژوهش کوششــی اســت برای پاســخگویی به این پرســش که بافت اجتماعی در منطقهی قهستان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری چگونه و تابع چه مسائلی بوده است؟ فرضیهی ما هم به این ترتیب است که: به نظر میرســد که موقعیت ژئوپلیتیکی این منطقــه (واقع بودن بین سه ایالت مهم؛ خراسان، سیســتان و کرمان)، دوری از دستگاه خلافت و اقتصاد نسبتاً خوب از مهمترین عوامل جذب گروههای مختلف به این منطقه بوده است.

در مورد پیشــینهی تحقیق باید گفت کار مستقلی در این زمینه صورت نگرفته اســت و اثر حاضــر اولین کار جدی در این زمینه است. البته باید گفت اشارات بسیار مختصر و پراکندهای در این باره در کتابهای برتولد اشپولر با عنوان تاریخ ایران در قرون نخستین اســلامی و گای لسترنج با عنوان جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی شده اســت. هدف از انجام این کار زدودن گــرد و غبار از تاریخ اجتماعی قهستان در پنج قرن اول هجری است که کمتر به آن توجه شده است. شــیوهی تحقیق توصیفی تحلیلی میباشــد که با اســتفاده از کتب جغرافیایی، سفرنامهها، تواریخ محلی و عمومی، تحقیقات معاصر، دیوانهای شعر و ... مطالب گردآوری شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱. ترکیب نژادی قهستان:

نژاد به گروهی از افراد اطلاق میشود که در طول نسلهای متوالی، ویژگیهای مشترک جسمی یا زیستی خود را حفظ کردهاند (کوئــن، ۳۴۷:۱۳۸۵). قهســتان در دامن خود گروههای نژادی متنوعی را جــای داده بود که تحقیق در این زمینه میتواند در روشنتر شــدن اوضاع اجتماعی این منطقه راهگشا باشــد؛ مهمترین گروههای نژادی در این منطقه عبارت بود از:

۱,۱ بومیان منطقه: ما بیشــتر از آن که از بومیان قهستان اطلاع داشــته باشــیم، از دیگر گروههای مقیــم در این منطقه با خبریم و شاید راه تشخیص این بومیان در منابع، در بحث گویش و زبان باشــد که در موقع مناســب بدان پرداخته میشود.

۲,۱ کردها: اصطخــری در کتاب خود مــردم این منطقه را کــرد خوانده و گفته اســت اینها به پرورش گوســفند مشــغولند(اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۶). و به نظر میرسد هر جا صحبت از گوســفندداران کرده منظورش همان کردها اســت. ابنحوقل نیز میگوید: [در آنجا] اکــراد و دامداران سکونت دارند (ابنحوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۰). جیهانی نیز در این زمینه آورده اســت که در بیابانی که میان ولایت قهستان است کردان و خداوندان چهارپایان از گوسفند و شتر و غیر ایشان ساکنند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۱).

نام کرد در بسیاری از منابع عربی به همه بیابانگردان قطع نظر از این که آنها از لحاظ زبان بــا کردان امروزی پیوند داشتهاند یا نه اطلاق شده است. اشارات زیادی به راهزنی و تاخت و تاز آنها در شــهرهای مختلف این منطقه شده است اما گویا کرد یک نام عام بوده برای همه بیابانگردان ایران، جز قبایل عرب که گروههایی از آنها در خراســان بودند. (فرای، ۱۳۶۳: ۱۲۹ ۱۲۷؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۴۳۵). اظهار نظر قطعی در این باره متضمن تحقیقات بیشــتری است.

۳,۱ ترکها: بلاذری (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸) و ابنخلدون (ابنخلدون، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۸) بــه وجود ترکان در این منطقه اشــاره داشــتهاند. عنصر ترک به جنگجویی و چالاکی شهرت داشــت (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱/ ۲۲۱). اشپولر اعتقاد دارد کــه ترکهای آســیای صغیر در زمانهــای قدیم به ایــران آمدهاند ولی تازه در قــرن دوم هجری آنان را به درســتی شــناختند و در قرن چهارم هجری به سرحدات مناطقی مثل قهستان رســیدهاند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۴۵۴ ۴۵۳). ناگفته نماند که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز

اقوام به اصطلاح وحشی شمالی را که از نژاد هون بوده‌اند را ترک می‌خواندند. این اقوام از اوایل دوره‌ی ساسانی در سرحدات قلمرو ساسانیان از جمله خراسان مشکلاتی به وجود آورده بودند۱ (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۱۷/۱؛ کریستنسن، ۱۳۶۶: ۳۸۰ ۳۷۹) که گاهی پیروز و گاهی مغلوب می‌شدند و خارج از تصور نیست که بخشی از آنان در مناطق کوهستانی خراسان ماندگار شده بودند، که در دوران اسلامی نیز اطلاعاتی از وجود آنان در این مناطق در دست است.

۴,۱ خلجها: تنها منبعی که از حضور خلجها در قهستان خبر داده است، المسالک و الممالک اصطخری است. وی آنان را قومی از ترکان قلمداد کرده که در قدیم به این زمین افتادند. میان هندوستان و نواحی سیستان آرامگاه ساختند. مردمانی باشند بر شکل ترکان، و زی جامه ترکان دارند و همه زبان ترکی گویند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۹۶). وی همچنین در جای دیگری نام آنان را در کنار کردان به عنوان دامداران این منطقه آورده است (همان: ۲۱۶).

۵,۱ اعراب: به احتمال فراوان قهستان برای اعراب مسلمان منطقه‌ای ناآشنا نبوده است. بسیاری از اسیران عرب در زمان شاپور دوم (۳۷۹ ۳۰۹م.) به شهرهایی فرستاده شدند که با شهرهای آنان همخوانی داشتند. از جملهی آنان قبیله‌ی بکر بن وائل بود که در کرمان و سرحدات آن اسکان داده شدند (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱/ ۳۳۹ ۳۳۸؛ ابن بلخی،۱۳۴۴: ۸۱). با توجه به نزدیکی کرمان از لحاظ مسافت و نوع آب و هوا دور از تصور نیست که تعدادی از بکر بن وائلیها که بعد از اسلام از آنان در منابع بسیار یاد شده است، پیش از ورود اسلام در قهستان ساکن شده بودند. البته این بدان معنی نیست که عربان کاملاً مسلمان هنگام گشودن ایران با هم میهنان خود در سراسر این کشور برخورد کردند. این تبعیدیان قدیمی غالباً در میان مردم بومی مستحیل گشته بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۴۱).

پس از فتح قهستان مناطق شرقی ایران توسط اعراب، طوایف کثیری از آنان از جمله تمیم، مضر، طی، بکر بن وائل و ... در قهستان و نواحی اطراف آن ساکن شدند (دینوری، ۱۳۸۱: ۴۳۹؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۴۴۸). به خصوص در سال ۵۱ هجری که عامل خراسان؛ ربیع بن زیاد با ۵۰,۰۰۰ تن از لشکریان بصره و کوفه با خانواده‌های خود وارد خراسان شدند (ابناثیر، ۱۳۵۰: ۵/ ۲۹). که بالطبع در طبس که گذرگاه خراسان بوده و نواحی دیگر قهستان بخشی از آنان اسکان یافتند. ما امروزه شاهد بقایای این گروه‌ها در طبس، زوزن و نواحی دیگر قهستان هستیم که هنوز هم به عربی تکلم می کنند. الخطیب تعداد اعراب خراسان را در زمان امویان ۲۰۰,۰۰۰ نفر دانسته است (الخطیب، ۱۳۵۷: ۴۸). که اغلب آن‌ها در پادگان‌هایی که در بسیاری از شهرهای خراسان ایجاد شده بود اسکان داده شده بودند. اگر چه ارائه‌ی این رقم در حد یک حدس است اما این عدد به نظر می‌رسد که منطقی باشد و متأسفانه نمی‌توان آماری ولو بر پایه‌ی حدس علمی از اسکان یافتگان در منطقه‌ی قهستان به دست داد. در اواسط دوره‌ی امویان نیز ما شاهد حضور افرادی از قبایلی مثل ازد هستیم که با خانواده‌های خود به خراسان آمدند. مهلب بن ابیصفره از روئسای این قبیله به شمار می‌رفت (فرای، ۱۳۶۳: ۹۵). با زوال و تباهی امویان بخشی از اعراب این منطقه به زادگاه خود بازگشتند یا تا این زمان جذب بومیان شده بودند (همان: ۱۱۸). اما در اواسط قرن چهارم نیز تعداد آنان کم نبوده است و گزارشاتی مبنی بر حضور آنان در بیابان‌های اطراف خراسان وجود دارد (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۸۴).

۶,۱ زطها: برخلاف گروهی که به کُرد موسوم بودند و تفاوت چندانی با دیگران نداشتند و شاید گویش و زبان آن‌ها را از دیگران جدا می‌ساخت، زط‌ها چهره‌ای منحصر به فرد داشتند. کولیان، لولیان یا غربتی‌ها (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۲۹۳). را از نسل آن‌ها دانسته‌اند که رنگ مفرغی صورت و خطوط منظم سیمای آن‌ها گواهی [می‌دهد] که اصل و نژاد آن‌ها هندی است (رونه دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۵۸). در کتاب عجائب المخلوقات از زط‌ها به عنوان قومی سیاه و زشت یاد شده است (طوسی سلمانی، ۱۳۸۲: ۴۲۹). در منابع از این قوم با عنوان جت (Got) (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/ ۳۰۵). و گات (Gat) (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱/ ۳۰۵). نیز یاد شده است. که البته زط معرب همین اسامی است و زط‌ها اصحاب مواش دانسته شده‌اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/ ۳۰۵؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۱۰۷؛ تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۲۹۳). اینان در زمان ساسانیان به نواحی ایران کوچ کرده بودند و به صورت گروه‌های منفردی تا قهستان پیش رفته بودند. البته مناطقی نیز با این نام شناخته می‌شدند. از جمله منطقه‌ی زط در هفت فرسخی رام یا رامهرمز (ابنحوقل، ۱۳۶۶: ۲۴؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۲۷؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۶۵؛ انصاری دمشقی، ۱۳۸۳: ۲۸۲ ۲۸۱). امام شوشتری در این زمینه می‌گوید: گروهی از آنان در این نواحی نشیمن گرفته و کلمه هندیجان هم بمناسبت نام آنهاست (امام شوشتری، ۱۳۳۱: ۱/ ۲۶۶). و منطقه‌ی زط در حوالی بصره (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲/ ۴۹۶). حمزه‌ی اصفهانی در مورد آن‌ها آورده است: [بهرام گور]

به پادشاه هند نامه نوشـــت و نوای مطربان خواست. وی دوازده هزار تن مطرب فرســتاد. بهرام آنان را به شهرها و نواحی کشور خود پراکند، شــماره‌ی آنان به سبب تناسل بیشتر شــد و گروهی اندک از فرزندانشان هم اکنون باقی اســت و زط‌ها نامیدند (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۳). مسعودی علت مهاجــرت زط‌ها از هند را قحطی بی ســابقه‌ی آنجا دانسته است که بخشی از آن‌ها در مناطقی مثل بیابان بین کرمان و قهستان و بر سر راه‌های خراسان سکونت یافتند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۸).

بعد از ورود اســلام به این مناطق برخی از آن‌ها، لااقل بر حسب ظاهر اسلام را پذیرفتند(طوســی سلمانی،۱۳۸۲: ۴۲۹). و بقیه به نهایــت تباعد و تنافر از مســلمین باقی ماندند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۲).

۷,۱ قفصها: قفص (Ghofos)، قوفص (Ghoofos) (بلعمــی، ۱۳۷۸: ۵۴۷/۳)، کــوچ (Koch)، کوفــج (Kofoj) (ابنفقیه، ۱۳۴۹: ۲۰). و یــا کفچ (kofach) (تاریخ سیستان، ۱۳۵۲ :۸۶). نام قومی بود که در کوه‌های کرمان ســکونت داشــتند (البکری الاندلســی،۱۴۰۳ ق:۸۷/۴). البته در نزدیکی بغداد نیــز دهکده‌ای با این نام وجود داشــت (بنداری اصفهانــی، ۱۳۵۶: ۳۰). اما اغلب در منابــع هنگامی کــه از قفص و جبــل قفص صحبت می‌شود، منظور همان قوم ســاکن در کرمان است. آن‌ها مقیم حاشــیه‌ی غرب و جنوب غربی کویــر مرکزی و در مجاورت قوم بلوچ بودند (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸ ۱۶۷). محمد ابراهیم باستانی پاریزی در ارتباط با این قوم نوشته اســت: امروز کوچ دو کرمان طایفه‌ای از کولی‌ها را گویند که دائماً در حال نقل و انتقال هســتند و بســا احتمال که مصدر کوچیدن را هــم بتوان با این نــام ارتباط داد و وجه اشــتقاقی برای آن پیدا کرد. امروز هم طایفه‌ای کوچک به نام کوچمی در حدود جیرفت ســکونت دارد (کرمانی، ۱۳۲۶: حاشیهی ۲۲۶).

قفصها طایفه‌ای از صحرانشــینان بودند که کار و حرفه‌ی آن‌ها راهزنی، جنگ و خونریزی بود و در این کار شــدت عمل به خرج می‌دادند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۱۹؛ تبریزی، ۱۳۴۱: ۲/ ۲۰۵۵).

گر بپرد مرغ جان از کوفجان تن مرا
همچنان اندر هوایت تا قیامت پر زند
(تبریزی، ۱۳۴۱: ۲/ ۲۰۶۶).

تا اواخر قرن چهارم هجری آن‌ها کشــاورزی و برزگری هم می کردند (حدودالعالــم ...، ۱۳۶۲: ۱۲۷). اما رفته رفته خوی خشونتطلبی آن‌ها شــدت گرفت. از جمله مناطقی که با حضور آن‌ها ناامن شــد منطقه‌ی قهستان بود. بیابان طبس معبری برای جولان قفصها از کرمان به خراســان بود (کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۲۷؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۲۶۴). تعداد آن‌ها زیاد بود و قمع ایشــان میســر نه . به این خاطر که اســتراتژی آنها جنگ و گریز بــود و محدودهی عملیات آنها از جیرفت تا فارس و اطراف خراســان گســترده بود (کرمانــی، ۱۳۲۶: ۵). به همین جهت عملاً بســیاری از راه‌های منطقه‌ی قهســتان بلا استفاده مانده بود. مقدسی آن‌ها را زشت رو، سنگ دل و چالاک توصیف کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲/ ۶۱۹). ناصر خســرو در سفری که از تون به گناباد داشته اســت، از خرابکاری‌های این طایفه صحبت می کنــد و از فرار اهالی گنابــاد و انداختن خود در کاریز بــزرگ و معروف آنجــا، از ترس قفص‌ها ســخن گفته است (ناصرخســرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸). به نظر می‌رسد از خشونت‌طلبی آن‌ها تا زمان یاقوت حموی نیز کاسته نشده بود و چنان کــه وی همچنان آن‌هــا را راهزن، آدمکش و موذی دانسته است(حموی بغدادی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۴۹۲).

۸,۱ بلوچها: بلوچ یا بلوص از شــهرهای کرمان (ابنفقیه، ۱۳۴۹: ۲۰) و به مانند قفص طایفه‌ای بود که در آن حوالی ســاکن بودند. ابنخردادبه قدرت آنان را زیاد و تعدادشان را بسیار دانسته اســت. همچنین آن‌ها را گوسفنددار معرفی کرده که از آدم کشــی و راهزنی بدور هستند (ابنخردادبه، بیتا: ۴۹). مقدســی برخلاف ابنخردادبه آنها را خطرناکتر از قفص‌ها دانســته اســت و آنها را شــکیباترین مردم به گرســنگی توصیف کرده و در ادامه آورده است که اینان مدعی مسلمانی هستند ولی بر مســلمانان از روم و ترک ســختگیر ترند ... ایشــان علاقه به چارپا ندارد (مقدسی، ۱۳۶۱، ۲/ ۶۱۹). آن‌هــا بــه مانند قفص‌هــا از منطقه‌ی قهســتان به عنوان دروازه اســتفاده می کردند (اشــپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۱۷۸). و راه‌های قهستان را ناامن کرده بودند.

فردوسی در شاهنامه از این طایفه در کنار قفص‌ها نام برده است و از خصلت جنگاوری آن‌ها سخن گفته است:

ز کــوه بلوچ و دشت سروچ
گرازان برفتند گــردان کوچ (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۵۲۴).

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ
سگالیدهی جنگ مانند قوچ (همان: ۱/ ۵۳۱).

ناصرخســرو نیز در کنار قفص‌ها از این قــوم نام برده که اقداماتشــان موجبات هراس اهالی گناباد را فراهم آورده بود (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۱۷۱ ۱۷۰). یاقوت حموی آن‌ها را تیره‌ای از کردان دانسته که تعدادشان فراوان است. او نیز برخلاف ابنخرداد به بلوچ‌ها را خشن توصیف کرده و آورده است: قفص[ها] ... از کســی جز این بلوچ‌ها نمی‌هراسند

(حموی بغدادی، ۱۹۹۵م: ۴/ ۴۹۲). انصاری دمشـــقی نیز در کتاب نخبهالدهر آن‌ها را خشـــنتر، تندخوتر و سختگیر تر از کردان توصیف کرده (انصاری دمشقی، ۱۳۸۳: ۲۲۷). و این نشان دهنده‌ی این است که در روحیات خشونتطلب آن‌ها تا قرن هشـــتم هجری نیز انعطافی صورت نگرفته است.

۲. گروه‌های اجتماعی قهستان:

شکل و هویت اجتماعی قهســـتان از ورود اسلام تا پایان قرن پنجم هجری، این منطقه را از مناطق اطراف متمایز میکرد و به نظر می‌رســـد یکی از عوامل بسیار مهم در این مسئله ساختار طبیعی آن بود. گروه‌های اجتماعی مختلف، این منطقه را برای فعالیت خود انتخاب کردند که توانستند نقش بزرگی در معادلات اجتماعی داشـــته باشند که این گروهها عبارتند از:

۱،۲ عیاران: عیّـــار (Ayyar) به معانـــی مختلفی به کار رفته اســـت. از جمله؛ رذل، ولگـــرد، در بـــدر (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۴۷۲، ذیل عیر) اندر ابتدا عیـــاری بود، و راه زدی (هجویـــری، ۱۳۸۰: ۷۴)، کام روا و بـــی پـــروا (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۵/ ۵۱۲۵).

نیســـت در بازار عالـــم خوش دلی ور ز آن که هســـت شیوه‌ی رندی و خوشباشـــی و عیاران خوش است (حافظ شیرازی، ۱۳۸۵: ۸۴).

چابک و حیلهگر (انـــوری و دیگـــران، ۱۳۸۲: ۵/ ۵۱۲۴) عیاری به دیر راهبی نزول کـــرد و خود را بدان راهب چنان نمود که بر دین و اعتقاد اوســـت (آقسرایی، ۱۳۶۲: ۶۹) و جوانمرد و اهل فتوت به کار رفته اســـت عیاری بود ... میل به صلاح داشتی و پیوسته همتی و فتوتی اندر طبع وی بود (هجویری، ۱۳۸۰: ۷۴).

عیاران گروهی اجتماعی متشـــکل از افراد روســـتایی و شـــهری بودند که خصلت‌هایی چون شـــجاعت، ذکاوت و جوانمردی داشـــتند و با هدف تعدیل ثـــروت و برقراری عدالت اجتماعـــی، در راهها به کاروان‌هـــای تجاری و در داخل شهر به منازل ثروتمندان دســـتبرد می‌زدند و اموال بدست آمده را منصفانه میان فقرا تقسیم می‌کردند. چنان که اگر اندر قافهای [قافله‌ای] زنی بودی گردِ او نگشـــتی، و کسی را که ســـرمایه اندک بود کالایش نســـتدی، و با هرکس به مقدار ســـرمایه‌ی وی چیزی بماندی (همان: ۷۴). عیاران نیاز چندانی به تغییر ظاهر و لباس را احساس نمی‌کنند و گهگاه در قالب روستایی یا بازرگان در می‌آیند (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۴۴). آنان پی در پی جنگ‌های تن به تن می‌کردند و شانه از این کار خالی نمی‌کردند (همان: ۱۴۲). صفاریان از جمله خاندانی بودند که خاستگاه عیاری داشتند. [لیث] بسلاح و رندی و عیاری و راهزنی [مشغول شـــد]، اما در آن راه طریـــق انصاف ســـپردی و مال کس بیکبارگی نبردی و بودی که بعضی باز بدادی (مســـتوفی قزوینـــی، ۱۳۶۲: ۳۷۰). در زمانی که یعقوب فتوحات خود را آغاز کرده بود، بســـیاری از ناراضیان خراســـان و رنود و عیاران که ظاهـــراً در ایام حکومت طاهریـــان به کوه زده بودند و در کوهستان‌های خراســـان و حوالی قهستان دم از خودسری می‌زدند، دسته دســـته به حضور یعقوب آمدند اظهار تســـلیم و بندگی کردند (باســـتانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۱۳). یعقوب خود از عیاران بنام بود (آملی، ۱۳۴۸: ۹۵) و زمینه‌ی این پیوند را فراهم آورده بود.

عیـــاران در واقع یک ســـازمان اجتماعـــی و یک جنبش اجتماعی به حساب می‌آمد، که پایگاهی برجسته داشتند. پیشه عیاری و صفات پهلوانی از این دست را باید تا دوران ساسانی و حتی پارتی بررســـی کرد. که در اینجا مجال آن نیست(فرای، ۱۳۶۳: ۲۱۲).

۲،۲ مطوّعه: مطوّعه از ریشـــه‌ی طوع و به کسانی اطلاق می‌شـــد که داوطلبانه گروه‌های نظامی تشکیل می‌دادند و به خواســـت خود به پیکار دشـــمنان اســـلام (کفار) بر میخواستند. آنان ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای جهان اســـلام حضور فعالی داشتند و چون این عمل، جهاد در راه خدا محســـوب می‌شـــد غازیان نیز به آنان اطلاق شده اســـت (ابنحوقل، ۱۳۶۶: حاشیهی ۲۹۹؛ ترکمنیآذر و پـــرگاری، ۱۳۷۷: ۱۱). از جمله گروه‌هایی که مورد حملات چریکی مطوّعه قـــرار گرفتند خوارج بودند (ابنحوقل، ۱۳۶۶: ۱۵۶؛ فرای، ۱۳۶۶: ۲۱۲). این گروه نیز همچون عیاران به ســـپاه یعقوب پیوستند، اما چون عقیده برای این گروه اولویت داشـــت اطاعت از خلیفه را بر خود واجب می‌دانســـتند و به همین جهت هم بـــود که یعقوب نتوانســـت از نیروی آنان در مقابله با خلیفـــه بهره بگیرد (ترکمنیآذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۱).

۳،۲ صعالیـــک: صَعلَـــک (Salak) صعلوک (Soluk) یا ســـالوک (Salok) به معنی ولگرد، راهزن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۳۶۵)، درویش، بی چیز (انوری و دیگران، ۱۳۸۲: ۵/ ۴۷۳۱؛ ســـیاح، ۱۳۷۲: ۵۷) و معانی از این دست است. البته برای آن‌هـــا خصلت‌های جوانمردی هم ذکر شـــده اســـت. چنانکه در معنـــی صعالیکالعرب آمده اســـت: نام دزدیست در عرب که هر چیز غنیمت می‌یافت فقرا را جمع کرده میخورانید آنها را (ســـیاح، ۱۳۸۵: ۸۷۰). اما همواره صعالیـــک در منابع به راهزنی شـــهره بودند تـــا از عیاران تفکیک شوند. گفته می‌شـــود که حرف ص در صعلوک

در اصل چ فارسی بوده، یعنی صورت اصل کلمه چالاک بوده و بعداً صالاک معرب شده است (کرمانی، ۱۳۲۶: حاشیهی ۴۶۷).

دستههایی با این عنوان خصوصاً در کوهستانهای خراسان سکونت داشتند و از آن جمله احمد بن عبدالله خجستانی بود که در مناطقی مثل ترشیز و نواحی آن فعالیت خود را شدت بخشیده بود (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۲۱۴ ۲۱۳). صعالیک در اواخر حکومت طاهریان موجب ناامنی راهها و هرج و مرج در ولایات شده بودند (زرینکوب، ۱۳۸۰: ۵۳۱) و سالها ارتفاعات قهستان را از آن خود کرده بودند و اطاعتی از حکام و امرا نداشتند (کرمانی، ۱۳۲۶: حواشی ۴۶۷ ۴۶۶). آنان غالباً کاروانها را میزدند و مسافران و بازرگانان را لخت میکردند و ادعا میکردند که حق خویش را از بیتالمال میگیرند. ضعف طاهریان باعث گسترده شدن فعالیتهای آنان شد. قدرتگیری یعقوب لیث باعث تغییر رویه در آنان شد و به سمت وی گرایش پیدا کردند. مخصوصاً که میدیدند در خدمت او [یعقوب] بی آنکه خود را به دزدی و راهزنی متهم دارند از غارت ولایات و تاراج خزائن امراء غنیمت بیشتری به دست میآورند (زرینکوب، ۱۳۸۰: ۵۳۱).

انقیاد صعالیک نه تنها خراسان را امن کرد بلکه تقریباً تمامی گروههای جنگجوی خراسان را تحت لوای یعقوب درآورد و جزء لشکر یعقوب شدند که از عناصر گوناگون پدید آمده بود (همان).

۳. تحولات جمعیتی قهستان:

جمعیت به مجموعهای از افراد انسانی گفته میشود که به طور مستمر در سرزمین معینی مانند روستا، شهر و یا ... به شکل گروههای خانوادگی، خویشاوندی، طایفهای یا به صورت خانوار و یا گونههای دیگری به حیات خود ادامه میدهند. بر اثر تحرک زمانی و جا به جایی و وضعیتهای مهاجر فرستی، مهاجرپذیری و تحرک مکانی چون زاد و ولد، مرگ و میر، ازدواج، طلاق و ... جمعیت همواره در حال دگرگونی است (نیکخلق، ۱۳۸۱: ۵۵). امروزه جمعیتشناسی (Demography) (همان: ۵) به عنوان یکی از مهمترین مسائل اجتماعی، مورد توجه اندیشمندان اجتماعی و جامعهشناسان است.

مهاجرت (Migration) به عنوان یکی از مهمترین عوامل موثر در تحولات جمعیتی است که خود بسته به عوامل دیگر است. مهاجرت؛ تحرک جمعیت از یک محل جغرافیایی به محل دیگر گفته میشود که به دلایل گوناگونی از جمله، ناکافی بودن مواد غذایی در یک منطقه، عدم امنیت (جنگها، خصومتها، اختلافات مذهبی و ...) و ... صورت میگیرد (کوئن، ۱۳۸۵: ۲۸۴).

چنان که در منابع آمده است پیش از ورود اسلام به این منطقه ساگارتیها، هونها و ... در قهستان و در کنار بومیان این منطقه حضور داشتند (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۳/ ۲۱۹۰؛ زنگویی، ۱۳۸۸: ۳۴ ۱۸). بعد از ورود اسلام نیز این منطقه پذیرای جمعیت زیادی از اعراب بود که قصدشان مهاجرت به شهرهای مختلف خراسان بود. آنها از طبس به عنوان گذرگاه استفاده کردند و در این مسیر بسیاری از آنها مقیم شدند. چنان که امروزه نیز بقایای آنها را میتوان در شهرهای مختلف از جمله طبس، قاین، زوزن و ... دید. پیش از این در این زمینه صحبت بسیاری رفته است.

علاوه بر این به علت تبعیضهای نژادی، برخی از اقلیتها؛ از جمله زرتشتیها با وضع موجود چند راه بیشتر، پیش رو نداشتند:۲ ۱. فرهنگ پذیری (Acculturation)؛ که طی آن زرتشتیها میبایست به عنوان گروهی از اقلیتها، فرهنگ و سبک زندگی مسلط را بپذیرد. آنها میان فرهنگ مادر زادی و فرهنگ جدید سرگردان میماندند ۲. خود جداسازی (Self Segregation)؛ که زرتشتیها و یا هر اقلیت دیگری از طریق جداسازی داوطلبانه خود را از بقیهی جامعه جدا میکرد. ۳. جداییطلبی (Separatism)؛ که طی آن زرتشتیها میبایست از طریق جدایی طلبی، یک جامعهی جدید ایجاد میکردند که این امر واقعاً عملی نبود. زرتشتیها توان رفتن این راه را نداشتند.

برخی از زرتشتیها مسلمان شدند و به نوعی از دایرهی اقلیت اکثریت، وارد طیف اکثریت شدند. به نظر میرسد که علاوه بر وجود زمینههای مشترک اسلام و دین و فرهنگ زرتشتی که این شرایط را فراهم آورده بود، ترس از نابودی یا معدوم شدن (Annihilation) نیز بیتأثیر نبوده است. و برخی طریق مهاجرت یا خود جداسازی داوطلبانه را انتخاب کردند. آنها از طریق قهستان و سیستان رهسپار هند شدند. فرای اکثر آنها را افرادی از طبقات بالا دانسته است (فرای، ۱۳۶۳: ۱۱۲). گویا این مهاجرتها در قرن چهارم هجری شدت بیشتری یافته است. اعراب از ملل تابع خواسته بودند که یا به اسلام بگروند یا جزیه بپردازند. شرح این مهاجرتها در داستان منظومهای به نام قصهی سنجان ذکر شده است که راوندی بخشی از آن را در کتاب تاریخ اجتماعی ایران آورده است. سرایندهی آن فردی به نام بهمن کیقباد بوده است. قهستان برای مدت نسبتاً طولانی میزبان این مهاجران بود که بعد از آن مدت رهسپار هند شدند.

مقـــام و جای و بـاغ و ایـــوان
هـم بگذاشتند از بهره‌ی دینشان
به کوهستان همی مانند صدسال
چه ایشان را بدینگونه شده حال (راوندی، ۱۳۸۲: ۹/ ۳۱).

ازدواج به عنوان منشـــأ باروری و ولادت، طلاق‌ها، مرگ و میرها و ... نیـــز در افزایش و کاهـــش جمعیت موثر بوده اســـت. عوامل اقتصادی را به عنوان دلائل تراکم جمعیت نباید نادیـــده گرفت. وجـــود بازار، مبـــادلات اقتصادی و ... این فضـــا را فراهم می کـــرد. ضمن این که قهســـتان یک جاده‌ی ترانزیتی به حســـاب می‌آمـــد و باعث تطمیع گروه‌های زیادی از جمله راهزنان قفص و بلوچ شـــده بود. وجود عوامل طبیعی از جملـــه آب و هوا نیز نقش مهمی در این بـــاره دارد. گروه‌های زیادی از جملـــه خوارج به علت دوری این منطقه از دستگاه خلافت و شرایط ژئوپولتیکی خاصش امکان جنگ و گریز که شـــیوهی آن‌ها بود بود را فراهم می کرد. عیاران و گروه‌هـــای اجتماعی دیگر نیز بنا به دلایلی از این دست وارد این منطقه شده بودند. بنابراین تأثیر متقابلـــی بین جمعیت قهســـتان و محیط زیســـت قهستان وجود داشته است.

وجود حـــوادث طبیعی و انســـانی تغییرات عمـــده‌ای در قهســـتان این دوره ایجاد کـــرد. از آن جایی کـــه ارتباط تنگاتنگی بین این حوادث وجود داشته است تقسیمبندی آن‌ها را دشوار می کند:

زلزله مهم‌ترین حادثه‌ی طبیعی است که قهستان گریبان گیر آن بوده اســـت و متأسفانه در گزارشـــات تاریخی به سادگی از کنار آن رد شـــده‌اند. زلزله‌ها در جملاتی کوتاه بیان شـــده‌اند که آن‌ها را نیز در ذیل خراســـان آورده‌اند. این حوادث آســـیب‌های گســـترده و تلفات سنگین در پی داشته‌اند و عجیب است که به این مسئله به ندرت پرداخته شده است. در تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران آمده است: منبع تنها زمینلرزه ی ثبت شـــده در قهستان [تا] این دوره (قرن هفتم هجری) روایت‌های شـــفاهی محلی است اگر چه از زمین‌لرزه‌های دیگری نیز ممکن اســـت زیر عنوان کلی خراسان یاد شده باشد(اَمبرسِز و مِلویل، ۱۳۷۰: ۴۵). منابع محلی احتمالاً تنها سرچشـــمه‌ی اطلاعات مهلرزهای در قهستان هســـتند و در نبود چنین منابعی در دوره‌ی اولیه داده‌های ما آشکارا ناکامل است (همان). یک نکته‌ی هم در باب این موضوع این اســـت که کمی یا نبود اطلاعات زمین لرزهای نشـــان دهنـــده‌ی آرامش ایـــن منطقه در این دوره نیست. ما برای روشنتر شـــدن این موضوع باید دست به دامان اطلاعاتی شـــویم که به گونه‌ای می‌توانند به این مبحث کمک کنند. در کتـــاب عجائب المخلوقات از وقوع زلزله‌ای شـــدید در سال ۴۲ هـــجری خبر داده است که قومس، خراسان و نواحی اطراف را لرزاند و تعداد کشـــته‌های دامغان چهل هزار و نود و شـــش آدمی ذکر شده است (طوسی ســـلمانی، ۱۳۸۲: ۲۹۹). و خراسان که قهســـتان را نیز شامل می‌شـــده با توجه به جمعیتش طبعاً تلفاتش بیشتر بوده است.

در حد فاصل ســـال‌های ۱۲۰ ۱۱۱ هجری زمین لرزهای بسیار سنگین، سیستان را به لرزه درآورد (اَمبرسِز و مِلویل، ۱۳۷۰: ۴۶۴). و در حـــدود ۱۴۲ هجـــری خراســـان دچار زمین لرزه فاجعه باری در خراســـان [شـــد] ... که کوه‌ها را از جای خود حرکت داد و هیچ درختی و ســـنگی را بر جای خویش اســـتوار باقی نگذاشـــت . محل‌های احتمالی این زمین‌لرزه‌ها، که راه‌های ارتباطی مهمی از آن می گذشتند، می‌تواند منطقه قهســـتان (خواف، قاین، طبس و ...) بوده باشد. در حدود ۱۹۹ هجری نیز زلزله‌ای ویرانگر سیستان را ویران کرد که گفته می‌شـــود که رودخانـــه‌ی هیرمند خشـــکید و قحطی و طاعونی ســـخت به دنبال داشـــت (همان). یعقوبی از وقـــوع زلزله‌ای در حدود ســـال ۲۴۲ هجری خبر داده اســـت و رقم قابل تأمل ۲۰۰,۰۰۰ کشته را درج کرده است و می‌نویســـد: پس از این شهرهایی در خراسان بزمین فرو رفت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲/ ۵۲۱).

در تاریخ بیهق نیز آمده اســـت که حـــدود ۴۴۴ هجری در بیهق و نواحی اطـــراف زلزلـــه‌ای به وقوع پیوســـت که بســـیاری از مردمان مهاجرت کردند و حدود چهل شبانه روز به همین حالت بود و مردم از ترس به صحرا می‌رفتند. ابنفندق در ادامه می گوید: بســـیاری پیران را دیدم که این حادثه را به مشـــاهده دریافته بودند و از این واقعه تاریخی ساخته و این سال را سال زلزله نام نهاده (ابنفندق، ۱۳۶۱: ۲۶۷ و ۵۲). نیشـــابور که چسبیده به قهســـتان بود تا قرن پنجم از شـــدت زلزله بیش از ۱۸ بار ویران شد (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۲۱). و در حدود ســـال ۴۵۸ هجری در قهستان زلزله‌ای به وقوع پیوست که کوه‌ها شکافته شد و شماری از روستاها بکلی ویران شـــد. بسیاری کسان جان خود را از دست دادند و بازماندگان در فضای بیرون ماندند (اَمبرسِز و مِلویل، ۱۳۷۰: ۱۴۰).

حمدالله مســـتوفی در مـــورد منطقـــه‌ی کشـــمر آورده اســـت که هرگز در آنجا زلزله نیامده اســـت، این در حالی اســـت که نواحی اطرافش زلزله بسیار اســـت (مستوفی قزوینـــی، ۱۳۶۲: ۱۴۳). در ایـــن زمین‌لرزه‌هـــا قطعاً به دلیل آســـیبپذیری خانه‌ها و منازل میزان تلفات بسیار بالا بوده اســـت. نزدیک به همه‌ی زمین‌لرزه‌های ثبت شـــده در مناطقی روی داده که شـــاهراه اصلی خراســـان از آن

می‌گذشته است و قهســـتان نمی‌تواند جدا از این موضوع باشد (در این زمینه رک به: اَمبرسِز و مِلویل، ۱۳۷۰: ۳۹). قحطی و خشکســـالی و وقوع جنگ‌ها و کشمکش‌ها نیز بلای جان اهالی قهســـتان شـــده بود. در حدود سال ۱۱۵ هجری بر اثر جنگ‌های بســـیار روســـتاییان کوچ کردند و کسب و کار کساد شـــد. پیشـــه‌وران و صنعتگران را به ســـربازی بردند و قحطی به وجود آمد و بســـیاری از مردم تلف شـــدند (الخطیب، ۱۳۵۷: ۱۰۳). در حدود سال ۱۴۰ هجری کمی غله و قحطی باعث وحشت مردم این منطقه شده بود (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴/ ۱۱۰۳).

زمـــان حکومت ابوالفـــوارس عبدالملک ســـامانی (۳۵۰ ۳۴۳ هـ) در قهســـتان وبایی عظیم رخ داد چنان که اکثر خلائق وفات یافتند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ۲/ ۳۶۲) و ســـفره وجد از مطعومات چنان خالی کـــه دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند (کرمانـــی، ۱۳۲۶: ۴۴). ســـال ۴۰۱ هجری گرانی آن چنان شـــدت یافت که از نبود قوت و غذا مردم بعضی بعضی دیگر را می‌خوردند و گویی انســـان فریاد می‌کرد: نان، نان و می‌مـــرد و به دنبال آن وبـــای بزرگی روی داد چنان که مـــردم از دفن اموات در ماندنـــد (ابناثیر، ۱۳۵۰: ۱۵/ ۳۳۳). در همین زمان بود که ســـلطان محمود قدرت گرفته بـــود و قحطی امان رعیت را بریده بود که ســـلطان محمود دویست هزار دینار ســـرخ به غله داد و به درویشان داد (شـــبانکارهای، ۱۳۸۱: ۲/ ۶۸). اینگونـــه اقدامـــات باعث اســـتحکام پایه‌های حکومت غزنویـــان و مقبولیت آنان در نزد مردم شـــده بود. در این چنیـــن مواردی مثلث سلطان، دســـتگاه خلافت و مردم، ســـلطان محمود را به خواستههایش نزدیکتر میکرد.

با حمله‌ی طغرل ســـلجوقی به خراســـان، در سراسر آنجا قیمت منی نان به ســـه درم رســـید، در تاریخ بیهقی آمده اســـت که قحطی چنان شـــدت یافت که مـــردم نظیر ان را به یاد نداشـــتند. در این زمان مســـعود غزنوی در حوالی قهســـتان به ســـر می‌برد (۴۳۱هـ) (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۲۷؛ بیهقـــی، ۱۳۶۵: ۲۹۵). ربع آخر قرن پنجـــم هجری نیز کشاکش اسماعیلیان و مخالفانشان باعث ناامنی و خرابی در قهســـتان شـــد که قطعاً در تحولات جمعیتی قهستان تأثیرگذار بوده است.

از نظر حجم جمعیت قهســـتان باید گفت هیچ گونه آماری نمی‌تـــوان از منابع اســـتخراج کرد، جمعیت در شـــهرها و روســـتاها به صورت پراکنده توزیع شـــده بـــود. ترکیب جمعیتی عبارت بود از نژادها و عناصر مختلف بومی، ترک، قفص، بلوچ، عرب و ... مسائل مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصـــادی و جغرافیایی اعم از جنگ‌ها، کشـــمکش‌های سیاســـی و مذهبی، حوادث طبیعی و انســـانی (زلزله‌ها، قحطی‌ها، بیماری‌هـــا، گرانی‌هـــا و...)، ازدواج‌ها (درون نژادی و بیرون نژادی)، مرگ و میرها، نقل و انتقال کالاها، وجود بازارها و ... در مهاجرفرســـتی و مهاجرپذیری نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

بنا به آنچه گفته شـــد اســـتنباط می‌شـــود که جمعیت در قهستان هیچ گاه وضعیت ثابتی نداشـــته بلکه همواره در حال تغییر و دگرگونی بوده است و این تغییرات به صورت مهاجرت‌هـــا، ازدواج‌هـــا، زاد و ولدها و ... خود را نشـــان می‌دهد.

۴. نهاد خانواده:

نهاد خانواده نهادی زیســـتی اجتماعی است که به عنوان یکی از بنیادیترین نهادهای جامعه به شمار میآید و در واقع اصلی‌ترین هسته حیاتی و واحد زیستی (شعبانی، ۱۳۸۱: ۱۱۴) است که از دیرباز صورتی منسجم و معتبر و مقدس (همان) داشته است. ساختار خانواده در قهستان در برههی زمانی مورد مطالعه به مانند ســـایر مناطق بر روابط میان زن و شوهر و پدر و مادر و فرزندان نهاده شده بود. تشکیل خانواده امری ضروری بوده و در این امـــر علاوه بر تداوم نسل، دلایلی مثل تقسیم کار داشته است. با شناخت نقش و جایگاه زن که عضوی مهم در خانواده به حساب می‌آید، می‌توان به یک نتیجه در زمینه شکل و ساختار خانواده در منطقهی قهستان دست یافت.

در سفرنامه‌ی ناصر خسرو آمده اســـت که در طبس هیچ زن را زهره نباشـــد که با مـــرد بیگانه ســـخن گوید و اگر گفتی هر دو بکشتندی (ناصرخســـرو، ۱۳۵۴: ۱۶۸). این امر در قرن‌های بعد نیز به وضوح دیده می‌شـــود. چنانکه در تاریخنامهی هرات آمده اســـت: هـــر عورتی که به روز بیرون آید ... [محتسب] چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه به محلتها و کوی‌ها برآرند تا تجربه دیگران باشـــد (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۴۶۴).

با همه‌ی توجهی که زن به عنوان مـــادر در داخل خانه از آن بهره‌مند بود، به ندرت در انظار عمومی ظاهر می‌شـــد و چنان که در گفته‌های پیش آمد، با وجود حرمت وی که نام و مفهومش با ناموس مرد و خانواده همراه بود، اگر خلاف این عمل می‌کرد عاقبتِ دردناکی در انتظـــار او بود. مادر منابعی مواردی را خلافِ این نیـــز دیده‌ایم که از جمله‌ی آن‌ها گفتگوی حســـن صباح با یک زن اهل زوزن بود که اســـفزاری در کتاب خود به آن پرداخته است (برای آگاهی از این گفتگو رک به: اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱/ ۱۸۷؛ خسروی، ۱۳۶۶: ۱۶۲). اما واقعیت امر این اســـت کـــه به طور کلی اســـلام از ملاقات زن با مرد نامحرم سخت بیمناک است

تا جایی که در این باره آمده است که: نابینائی در خانه رسول علیه‌السلام آمد. عایشه و زنی دیگر نشسته بودند و برنخواستند و گفتند نابیناست. رسول گفت: اگر وی نابیناست شما نیز نابینائید؟ (راوندی، ۱۳۸۲: ۶/ ۲۱۲). به نظر می‌رسد در چنین مناطقی حمایت از ناموس خانواده نه تنها بر عهده‌ی پدر و برادر و شوهر است، بلکه تمام مردان خویشاوند نسبت به این قضیه تعهد دارند. از مختصات دیگر چنین جامعه‌ای قطعیت اقتدار مرد در تمامی امور و رد واقع مردسالاری یا پدرسالاری است که مردان [در آن] خود را مجاز به تنبیه زنانشان می‌دانند (بلوکباشی، ۱۳۸۲: ۶۰).

به طور حتم با وجود تمام این محدودیت‌ها زنان مثل سایر مناطق ایران برای تأمین ضروریات زندگی در فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی از جمله کار در باغ‌ها و مزارع، بافتن پارچه، قالی و ... نقش پررنگی داشتند.

از مباحث مهم در مورد نهاد خانواده، ازدواج است که پیوندی بر پایه‌ی عرف و یا مذهب میان مرد و زن است. ازدواج پایه‌گذار خانواده است. ازدواج از این نظر مورد توجه است که منشأ باروری و تداوم و بقای جامعه است (نیکخلق، ۱۳۸۱: ۹۵). ازدواج علاوه بر این که باعث نزدیکی دودمان‌ها به همدیگر می‌شد و میان آن‌ها یک اتحاد اجتماعی به وجود می‌آورد. اکثر ازدواج‌ها درون‌نژادی بود و در مواردی پیوند برون نژادی نیز دیده می‌شود. چنان که سعید بن عثمان بن عفان پسر خلیفه‌ی سوم با دختری از بیشک قهستان ازدواج کرد (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱/ ۲۴۱). در منابع به مواردی مثل چند همسر گزینی، مهر یا کابین، تشریفات عروسی در قهستان و مواردی از این دست اشاره‌ای نشده است. راوندی از مختصات عروسی ایران در ادوار مختلف را یکی رعایت عدم تناسب سنی مرد و زن و یکی وصلت با خویشان هم خون دانسته است (راوندی، ۱۳۸۲: ۶/ ۲۶۱). که اگر در منطقه قهستان چنین نباشد، عجیب به نظر می‌رسد. معمولاً در چنین جامعه‌ای آوردن فرزند پسر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و وارث اصلی اقتدار و اموال پدر شمرده می‌شود.

در باب نام‌های خانوادگی هم باید گفت اغلب بعد از ورود اسلام به صورت اسلامی درآمدند. با نگاهی به نام مشاهیر قهستان این نکته آشکار می‌شود. بیشتر نام‌های خانوادگی از پیشه‌ی پدری، یا از ده و شهر محل تولد فرد گرفته می‌شد. اغلب نام‌ها هم با ابن آغاز می‌شد. احتمالاً مسیحیان و یهودیان و دیگر اقلیت‌ها بدون اینکه تغییر مذهب بدهند علاوه بر داشتن اسم خود که در جمع‌های درون خانوادگی استعمال می‌شد، دارای اسامی اسلامی نیز بودند (همان: ۱۸۹).

۵. دین و مذهب مردم قهستان:

دین و مذهب از مهم‌ترین نمودهای اجتماعی و فرهنگی یک جامعه محسوب میشود و نقش تعیین کننده‌ای در الگوهای رفتاری عامه‌ی مردم دارد که در مطالعات فرهنگی و اجتماعی غالباً شاخصی مهم تلقی می‌شود. در منطقه‌ی قهستان گروه‌های مذهبی متنوعی حضور داشتند و از این جهت بافت بسیار جالب و متمایزی دارد. در ذیل به این گروه‌ها اشاره خواهیم کرد:

۱,۵ مسلمانان:

با ورود اسلام به قهستان رفته رفته مردم این منطقه جذب این دین شدند. به طوری که در اواخر قرن چهارم اکثریت اهالی این منطقه پیرو آیین اسلام شدند (همان: ۹/ ۳۷). البته در این مورد انگیزه‌های مختلفی وجود داشته است که خود تحقیق جداگانه‌ای را می‌طلبد.۳ شیعیان و اهل سنت در تحولات این منطقه نقش مهمی داشتند که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱,۱,۵ شیعیان: اکثر مورخین و جغرافیدانان بر این اعتقادند که اکثر قهستانیان پیرو مذهب تشیع بودند. اصطخری مردم این منطقه را شیعه دانسته است (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۵). در منابع عموماً از شیعیان با عنوان مغرضانه‌ی رافضی یاد شده است.۴ دسته‌های مختلف شیعیان این منطقه عبارت بود از:

۱,۱,۱,۵ شیعیان اثنی‌عشری: اثنیعشریه یا قطعیه (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۳۶ ۳۵). مهم‌ترین مذهب مورد حمایت میانهروها بود (کرومر، ۱۳۵۷: ۱۰۹). این‌ها از دست زدن به اعمال انقلابی برای براندازی نظام سنی حاکم اجتناب می‌ورزیدند (همان).

۲,۱,۱,۵ شیعیان غالی: غلو در اصطلاح ادیان و ارباب ملل و نحل اعتقاد به الوهیت بشر است در جهتی از جهات خدایی یا صفات الهی و یا اعتقاد به حلول خداوند در افراد و یا اعتقاد به این که ارواح به تناسب در جسم یکدیگر رفته ... و غیر این‌ها ... منظور از غلو در بین ائمه معصومین، اعطای مقام الوهیت به آنان و یا شراکت آنان در معبودیت، خلق و رزق با خداوند می‌باشد، به طوری که موجب انکار ضروری گردد ۵ (حلی، ۱۳۸۶: ۱۶).

نویسنده‌ی مجهولالمولف هفت کشور یا صورالاقالیم بیشتر طوایف قهستان را غالی دانسته است: امیرالمومنین علی(ع) خدا دانند و منکر نماز و روزه باشند (هفت کشور یا صور الاقالیم، ۱۳۵۳: ۸۷). و محتمل است دیدی مغرضانه نسبت به این قضیه داشته است.

۳,۱,۱,۵ شیعیان زیدیه: شیعیان زیدیه در خراسان و

اطراف آن به صورت بقایای سری و ناپیدایی بر جای مانده بودند. اشپولر دلیل کم رنگ بودن نقش آنان را عدم پیوند با ماهیت ایرانی دانسته است۶ (اشـپولر، ۱۳۶۴: ۲/ ۳۱۲ (۳۱۱).

۴،۱،۱،۵ شـیعیان اسـماعیلیه: شـیعیان اسـماعیلی از مهم‌ترین و پرتعدادترین گروه‌های مذهبی در قهسـتان بودند که قبل از تشکیل حکومت نزاریان نیز در این منطقه حضور داشتند. آنان رفته رفته در میان دهقانان و پیشه‌وران نفوذ کردند و و همچون خاری در چشـم خلیفگان بغداد می‌خلیدند (ابن‌مسکویه، ۱۳۶۹: ۵/ ۹). اسماعیلیان دعوت رسمی خود را از اواخر قرن سوم هجری در خراسان توسط شخصی به نام ابوعبدالله خادم آغاز کرده بودند. سامانیان که برپاکنندگان فضای تسامح و تساهل فکری در دنیای اسـلام و ایران بودند، این شـرایط را به وجـود آوردند و داعیان اسماعیلی از این فضا استفاده کردند و افراد مهمی از طبقه‌ی حاکمه چون نصر بن احمد و ابوعلی سـیمجور را به این مذهب درآوردند (طوسـی، ۱۳۴۴: ۲۴۴؛ کریمی زنجانی اصل و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۹۹). آنـان با این که از سوی غزنویان و در دوران سـلطان محمود مورد آزار قرار گرفتند (باسورث، ۱۳۸۵: ۵۱). اما همچنان به فعالیت خود ادامه دادند.

اسـماعیلیان در قرن پنجم هجری و در زمان سـلاجقه تبلیغات خود را در خراسـان گسـترش دادند و به عنوان نمونه می‌توان به کوشـش‌های ناصر خسرو در این راستا اشـاره کرد (برتلـس، ۱۳۴۶: ۱۳۴). در اواخـر این قرن انشعابی در آیین اسـماعیلیه صورت گرفت که گروهی از اسماعیلیان نزار؛ فرزند المسـتنصر خلیفه‌ی فاطمی را به عنوان جدید به رسمیت شناختند و گروهی دیگر، مستعلی پسـر دیگر المسـتنصر را جانشـین قانونی پدرٍ دانستند که گروه دوم در دربار قاهره پیروز شـد و نزار بعداً کشـته شـد. تعداد زیادی از دسـته‌ی اول (نزاریـان) به رهبری حسن صباح و جانشـینانش در قهستان سکنی گزیدند که نه تنها در قهسـتان بلکه در ایران و قلمرو خلافت منشـأ تحولات بسـیاری در قـرن پنجم تا اواسـط قرن هفتم شدند. اسـماعیلیه فعال‌ترین فرقه‌ی مذهبی در قهستان بود به گونـه‌ای که در منابـع این منطقـه را دار الالحاد خوانده‌اند۷ (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۵).

۲،۱،۵ اهل سنت و جماعت: در این دوران در قهستان اهل سـنت نیز کم نبوده‌اند. ولی جالب اینجاست که در منابعی که از قهستان سخن به میانٍ آورده‌اند، چندان از اهل سنت نامی نبرده‌اند، امـا مطمئناً علمای اهل سـنت در مقابل فعالیت‌های داعیـان اسـماعیلی و ... موضع گیری‌هایی کرده‌اند.

خلفای اموی و عباسـی و امرایی که از سوی آنان گمارده شده بودند، موافق مذهب سـنت بودند. از این مذهب در عموم منابع با عنوان فرقه‌ی ناجیه یاد شده است و پیروان آن را تنهـا گروه رسـتگار دانسـته‌اند (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷،۲۶۲). کـه بالطبـع اینگونـه نظرات از سـوی نویسندگان سنی مذهب بوده است و پیروان سایر مذاهب را فریب خوردگان شیطان می‌خوانده‌اند (ابنجوزی، ۱۳۶۸: ۹ ۷). مهم‌تریـن فرقه‌های تسـنن موجود در قهسـتان عبارت بودند از:

۱،۲،۱،۵ حنفی‌هـا: خـواف از جمله شـهرهایی بود که بیشترین سـنی را داشت که بیشـترین آن‌ها حنفی بودند و به گفته‌ی مسـتوفی در آن مذهب بغایت صلب [بودند] (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۵۴). جوئل کرومر می گوید: از میان اهل سنت مذهب حنفی مورد حمایت خلفای عباسی بود (کرومـر، ۱۳۷۵: ۱۰۳). از مهم‌تریـن حامیان بانفوذ این فرقه که از اهالی این منطقه نیز محسـوب می‌شـد، عمیدالملک کندری بود. که در زمـان او مذهب ابوحنیفه مورد توجه و از رونق کافی برخوردار بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۶۶).

۲،۲،۱،۵ شـافعی‌ها: خواجه نظام‌الملک طوسی با ایجاد مدارسی که موسـوم به نظامیه بودند در راستای گسترش این مذهب که نسـبت بـه مذهب ابوحنیفـه کم رنگتر می‌نمود گام برداشت. از جمله نظامیه‌هایی که ایجاد شد، نظامیه خرگرد در خواف بود که خاص شـافعیه بود و باعث جذب علما و پیروان این مذهب شد (صفا، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۳۴؛ سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۱۱۶).

۳،۱،۵ کرامیّه: یکی از فرق مهم این عهد کرامیه بود که از پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام شـیخ الکرامیّه (حسینی خاتونآبـادی، ۱۳۸۰: ۱۸۰). (م. ۲۵۵هــ) کـه از اهالی سیستان بود به شمار می‌رفتند. در تحقیق راجع‌به این فرقه مشـکلات و موانعی وجود دارد که از جمله آنها میتوان به این موارد اشاره کرد: ۱. در دسترس نبودن نوشتههای آنان که احتمالاً توسط افراد فرقههای مخالف از بین رفته است و محققان برای بررسـی عقاید آنها ناگزیرند به آثار نوشته شده توسـط مخالفان یا افراد فرق دیگر مراجعه کنند و با وجود این مطالب ارائه شـده در مورد ایـن فرقه به آن حد نیست که محقق را قانع سازد ۲. بیشتر از آنکه به عقاید این فرقه پرداخته شود به تاریخ این فرقه و رهبران و پیروان آن پرداخته شده است.

در اکثر منابع آمده اسـت که محمد بن کرام برای خداوند، صفات جسـمانی قائل بود و خداونـد را در حالی توصیف

می‌کردند که بر تخت خویش در عرش تکیه داده است۸ (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۱۶۹؛ بیات، ۱۳۷۰: ۴۱۵). مطهر بن طاهر مقدسی این فرقه را ذیل فرقه‌ی مرجئه آورده که بنیاد مذهب ایشان این است: از اظهار نظر قطعی و یقینی در مورد عذاب یا بخشایش اهل کبائر هنگامی که بی توبه بمیرند، خودداری می‌کنند و کار ایشان را به خدای عزوجل واگذار می‌کنند (ارجاء) و از این روی ایشان را مرجئه خوانده‌اند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۲/ ۸۲۹). آن‌ها همچنین می‌پنداشتند که اگر فردی کلمات لاالهالاالله و محمد رسولالله را بگوید، خواه این سخن از روی پاک‌دلی باشد یا خلاف آن، می‌توان وی را مسلمان نامید (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۱۶۹). این دست اعتقادات باعث شده بود که موج اعتراضات به سوی پیشوای این فرقه و پیروان آن روانه شود که البته بررسی این موارد با دیده علمی و جدا از غرضورزی نیازمند تحقیقی جداگانه است.

کرامیه به ۳ دسته تقسیم می‌شدند: حقائقیه، طرائقیه و اسحاقیه و برخلاف سایر گروه‌های مذهبی همدیگر را کافر نمی‌خواندند. از این جهت است که اکثر منابع آنان را در یک گروه آورده‌اند۹ (همان: ۱۴).

بعد از مرگ پیشوای این فرقه پیروانش افکار او را در سوریه، مصر، حجاز و ... پراکندند. گرچه در کوتاه مدت این فرقه حامیان بزرگ سنی مذهبی مثل محمود غزنوی داشت، که آن هم از سر صدق نیت نبود بلکه به خاطر پیشبرد اهداف سیاسی از جمله در تنگنا قرار دادن اسماعیلیان و جلب حمایت خلیفه‌ی عباسی بود (برتلس، ۱۳۴۶: ۱۳۲)، لیکن اهل سنت و جماعت به این فرقه چندان توجهی نداشتند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۹).

سیستان پایگاه معنوی و خراسان هستهی مرکزی فعالیت این فرقه بود و مقر آنها در نیشابور خراسان بود. نفوذ عقاید ابنکرام و پیروان وی نه تنها در خراسان و سیستان بلکه تا مصر، سوریه، حجاز و ... را هم در بر می‌گرفت (السبکی، ۱۹۹۲م: ۲/ ۳۰۴؛ الذهبی، ۱۴۱۳م: ۱۱/ ۵۲۴؛ ابنکثیر دمشقی، ۱۴۰۸ق: ۱۱/ ۲۰). بنابراین به طور قطع و یقین اگر در اینگونه مناطق فرقهی کرامیه توانسته بود پیروانی جذب کند، در قهستان که چسبیده به مقر آنان که نیشابور بود به مراتب قویتر و فعالتر بودند. به خاطر رفتار صوفیانه، ظاهر ساده و سلوک زاهدانه ابنکرام وی و پیروانش با اقبال رو به رو شدند (ابنجوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۲/ ۹۸؛ مشکور، ۱۳۷۲: ۳۶۴) و البته رخدادهای این مقطع، در عرصه‌ی سیاسی نیز به آنان کمک کرد. مواردی از جمله ضعف و بی‌کفایتی واپسین امیر طاهری؛ محمد بن طاهر (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱/ ۱۹۱) (۲۵۹ ۲۴۸ هـ) و نارضایتی مردم که کرامیه را حتی در مقاطعی به قدرت مطلقه عصر تبدیل کرد (همان: ۴۰۰ ۳۹۳). آنان نوعی زندگی پرهیزگارانه را ترویج می‌کردند، هم از مذهب رسمی سنی و هم از غلو کاریهای بعضی از فرق شیعه رویگردان بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۹).

ذکر این نکته اهمیت دارد که گرچه کرامیه در کوتاه مدت حامیان بزرگ سنی مذهب همچون سلطان محمود غزنوی داشت که آن هم از سر صدق نیت نبود بلکه به خاطر پیشبرد اهداف سیاسی از جمله در تنگنا قرار دادن اسماعیلیان و جلب حمایت خلیفه عباسی بود، لیکن اهل سنت و جماعت به این فرقه چندان توجهی نداشتند (همان).

از مهمترین شهرها و نواحی قهستان که پیروان مذهب کرامیه نفوذ قابل توجهی داشتند میتوان به تون، بجستان ۱۰، جام و بوزجان اشاره کرد: استاد احمد بجستانی (م ۳۱۵هـ) که قبر وی در نیشابور بوده از شیوخ این فرقه بوده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۹۷)، شیخ ابوالحسن تونی که در واپسین سالهای عمرش از طریقت کرامی دست کشید از شهر تون بود که یکی از خانقاههای معروف خراسان به نام وی بود. وی که در اواخر عمر مرید شیخ ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰ ۳۵۷هـ) عارف و صوفی نامی قرون چهارم و پنجم هجری شد (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱/ ۹۴ ۹۳)، شیخ احمد جام نیز که از شیوخ معروف خراسان و قهستان بوده است با کرامیان در جام و سایر شهرهای خراسان در ارتباط بوده و به پیشوای این فرقه ارادت میورزیده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۹۶)، و همچنین ابوذر بوزجانی که اهل بوزجان؛ یکی از مراکز عمدهی کرامیه در قهستان و حتی خراسان بود، از پیشوایان این فرقه بود (همان: ۱۲۰).

در ایالات خراسان و قهستان، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری عنوان هیاصمه که منسوب به پیروان علی بن هیصم رهبر کرامیه میشد (نیشابوری، ۱۳۷۵: ۳۰۱ ۳۰۰) برای کرامیه به کار میرفت. این در حالی است که پیش از این برای آنها تعابیر دیگری از جمله ولیان و اولیاء نیز به کار میرفت (غزنوی، ۱۳۴۵: ۲۵۰ و ۱۱۳).

با توجه به آنچه گفته شد میتوان اینگونه استنباط کرد که از جنبههای تاریخی، کرامیه با قهستان در ابعاد گوناگونی پیوند داشته است؛ از یک سو حضور اعتقادی و فکری کرامیه به عنوان یک مذهب قدرتمند در قهستان قابل توجه بود و از سوی دیگر قهستان برای این فرقه، یک پایگاه مهم در کنار نیشابور شمرده می‌شد.

۴,۱,۵ خوارج: سیستان و سرحدات شرقی خراسان مرکز خوارج در ایران بود. تضاد آن‌ها با سایر دسته‌های مسلمانان آن قدر زیاد بود که نبرد یعقوب با آن‌ها باعث تحسین کردن او از سوی مردم (چه شیعه و چه سنی) شد (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/ ۳۰۷). و به همین جهت است که ما آن را جداگانه آورده‌ایم. خوارج در منابع با عناوین مختلفی از جمله حروریه ، محکمه و شراه آمده است (بیات، ۱۳۷۰: ۴۰۷). در بین خوارج دسته‌های مختلفی ظهور کردند که هر دسته به مناسبت نام پیشوای خود عنوان خاصی پیدا کرده بود. این فرق که در قهستان نیز فعال بودند عبارتند از:

۱,۴,۱,۵ ازارقه: پیروان نافع بن ارزق بودند. اینان نیرومندترین گروه‌های خوارج بودند و در سیستان، قهستان، بصره، فارس، کرمان و ... مستقر بودند (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۵۰ ۴۷؛ ترکمنیآذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۹).

۲,۴,۱,۵ حمزیه: این دسته پیروان حمزه بن آذرک ۱۱؛ سردسته و رهبر خوارج سیستان بودند. پیروان وی بعد از مرگش معتقد بودند که بعد از ۱۲۰ سال نزد ایشان باز می‌گردد (مقدسی، مطهر بن طاهر،۱۳۷۴: ۸۲۵/۲). این فرقه در معادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سیستان، خراسان و قهستان نقش بسیار پررنگی داشت.۱۲

۳,۴,۱,۵ عطویّه: پیروان عطیّه بن أسود [یمامی] حنفی بودند (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱۵۵/۱). شهرستانی در کتاب خود آورده است: و اهل سجستان، و خراسان و کرمان و قهستان از خارجیان بر مذهب عطیه‌اند ۱۳ (همان: ۱۵۷).

۴,۴,۱,۵ ثعلبی: این دسته در نواحی مختلف قهستان از جمله بست بسیار فعال بودند. حمزه آذرک در حملاتی که به این ناحیه داشت بسیاری از پیروان این فرقه را به خاک و خون کشید۱۴ (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۶۰ ۵۹).

۵,۴,۱,۵ سایر فرق: گروه‌های دیگری از خوارج در این منطقه حضور داشتند. صَفریه و جَهریه از این دسته‌ها بودند که در قهستان پیروانی را جذب کرده بودند. مسعودی بیشتر خوارج ساکن سیستان و قهستان را از پیروان این دو فرقه دانسته است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۰۴/۲).

مرگ حمزه و پیدایش عیاران و صفاریان موجب زوال تدریجی آن ها شد (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۷). در زمان یعقوب لیث بسیاری از آنها به وی پیوستند (اصطخری، ۱۳۴۷: ۱۹۸). تعداد خوارج در سنوات بعد تقلیل یافت و رفته رفته به طور کلی محو شدند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/ ۳۹۰).

۲,۵ غیر مسلمانان:

علاوه بر مسلمانان گروه‌هایی نیز یافت می‌شدند که بر آیین نیاکان خود پای می‌فشردند. همچنین شرایط و موقعیت طبیعی قهستان باعث می‌شد تا کسانی از دیگر مناطق ایران نیز که حاضر به دست کشیدن از آیین خویش نبودند و تحت فشار قرار داشتند، به این ناحیه مهاجرت کنند. از جمله این گروه‌ها عبارتند از:

۱,۲,۵ بودائیان: اشپولر از وجود این گروه در قهستان سخن به میان آورده و گفته است که ظاهراً آن‌ها اسلام را پذیرفته بودند، اما همچنان بر آیین خود باقی مانده بودند (همان: ۴۰۰). از مهم‌ترین فرقه‌های بودایی که در خراسان تا حدودی فعال بودند مهایانه (Mehayane) و هینایانه (Hinayane) بودند (فرای، ۱۳۶۳: ۶۱ ۶۰). و وجود آن‌ها در منطقه‌ی قهستان در حد احتمال است و شواهدی که این احتمال را به یقین تبدیل کند، در دست نیست.

۲,۲,۵ مسیحیان: مسیحیان در خراسان فعالیت بسیاری داشتند. آن‌ها تحت نفوذ مطران نشین مرو قرار داشتند و تا قرن چهارم هجری هنوز بقایای این جمعیت در مناطقی مثل قهستان وجود داشته است. متأسفانه در مورد روابط و مناسبت مسیحیان با محیط اطراف و تعداد آنان اطلاعاتی در دست نیست (اشپولر، ۱۳۶۴: ۱/ ۳۹۰). به نظر می‌رسد آن‌ها در قیام‌های محلی که در قهستان و نواحی آن صورت گرفته است همکاری کرده باشند. آن‌ها طبعاً مانند سایر مردم متحمل مصایبی شده بودند (همان: ۳۸۸؛ کرومر، ۱۳۷۵: ۱۲۲). جمعیت‌هایی از آنان در مرو، بلخ، و هرات حضور داشتند(اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۱۰). که نمی‌توانسته بر اهالی قهستان بی تأثیر بوده باشد. بیشتر مسیحیان خراسان نسطوری و منسوب به نسطوروس بودند. از اولین کسانی که مسیحیت را در این مناطق گسترش داد سیس جاثلیق بود۱۵(بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۴۷).

۳,۲,۵ یهودیان: جمعیت‌های مذهبی یهودیان در ایران آن جایگاهی که در بین‌النهرین یا بخش غربی قلمرو خلافت داشتند، را دارا نبودند (فرای، ۱۳۶۳: ۱۵۲). یکی از مناطقی که جمعیت پراکنده‌ای از یهودیان را در خود جای داده بود، قهستان بود. به نظر می‌رسد تعداد یهودیان آن جا در قرن چهارم هجری از مسیحیان بیشتر بوده است. یهودیان در هر شهر محله‌ی ویژه‌ی خود که یهودیه نامیده می‌شد، داشتند (اشپولر، ۱۳۶۴: ۳۹۳/۱). در همه‌ی مراکز سوداگری در شرق ایران جامعه‌ی یهود نیز مانند مسیحیان پیدا می‌شد (فرای، ۱۳۶۳: ۶۰).

بنیامین تودلایی در گزارشی که از یهودیان ایران دارد تعداد یهودیان نیشابور را ۵۰۰۰ نفر ذکر کرده است. این در

حالی است که تعدادی از شهرهای قهستان را ذیل نیشابور آورده است (التطیلی، ۱۴۲۳ ق: ۶۱ ۶۰).
سـابقه‌ی اقامت یهودیان در ایران به بیش از دو هزار سال پیش بر می‌گردد. و دوام جمعیت‌های کوچک یهودی در این جامعه‌ی یکپارچه (آریایی) حاکی از فردیت قوم یهود است (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۵). بازسازی تاریخ یهود در منطقه‌ی قهستان مثل دیگر مذاهب غیر اسلامی بسیار دشوار است و ناگزیریم به حدسیات متوسل بشویم.
۴٫۲٫۵ زرتشـتیان: در این عصر زرتشـتیان بـا عناوینی همچـون گبـر، گبـرک، مغـان، و مجـوس خوانده می‌شـدند(حبیبی، ۱۳۶۷: ۳۰۰). قهسـتان در آغاز ورود اسـلام یکی از واپسـین پناه گاه‌های زرتشـتیان بود و جمعیت کثیری از آن‌ها در این منطقه سـکونت داشـتند (لوئیس، ۱۳۶۲: ۹۰). وجود آتشکده‌هایی که در این منطقه بوده است گواه این امر اسـت (سایکس، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۲۱). این منطقه از دیر باز یکی از مراکز آیین زرتشت بوده است. سرو کشمر یکی از یادمان‌های زرتشـتیان در این منطقه بود که مورخان داستان‌هایی برای آن ساخته‌اند. این سرو در زمان پادشاهی گشتاسـب کیانی و زمان گرایش او به دین زرتشت در کشـمر کاشته شـد و به همین جهت به سرو کشمر معروف شد. این سـرو تا زمان خلافت متوکل عباسـی پابرجا بود. متـوکل علیرغـم اصرارهای اهالی خراسان، دستور قطع این سرو و انتقال آن به بغداد را صادر کرد۱۶ (ابنفندق، ۱۳۶۱: ۸۳ ۲۸۱).
در شـاهنامه در مورد این سرو ابیات نسـبتاً زیادی آمده است:

نخست آذر برزین مهر نهاد
به کشمر نگر تا چه آئین نهاد
یکی سرو آزاده بود از بهشت
به پیش در آذر آن را بکشـت
نبشتـی بـر زاد سـرو سهی
که پذرفت گشتاسب دین بهی

چو چندی برآمد برین سالیان
مر آن سرو استبر گشتش میان
چنان گشـت آزاد سرو بلنـد
که بر گـرد او برنگشتی کمنـد (فردوسی، ۱۳۸۷: ۱/ ۸۹۱).

در لباب الالباب عوفی هم ابیات زیادی از شاعران آمده که به این سرو اشاره شده. از جمله این بیت از ابوالحسن علی سرخسی شاعر قرون سوم و و اوایل چهارم هجری:
نه دیدی، نه بینی چو روی و چو قدش
نگـاری بکشمیر و سـرو بکشمر (عوفی، ۱۳۳۵: ۲/ ۲۸۹).

از مهم‌ترین فرقه‌هایی که در اواسـط قرن دوم هجری و با تأسی از آیین زرتشـتی به وجود آمد فرقه‌ی بهآفریدیه بود. بهافریـد در آغاز دولت عباسـیان ظهـور کرد. وی مدعی نبوت شـد و کتابی به نثر فارسی که حاوی اصول و عقایدش بود، برای پیروانش نگاشت (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۵ ۳۱۴). با توجه به اطلاعـات ابوریحان بیرونی از این کتاب می‌توان احتمال داد که تا سال تألیف آثارالباقیه (۳۹۱ هـ) این کتاب هنوز وجود داشته اسـت. پیروان وی، پیشوای خود را بهترین آفریده می‌دانسـتند و به پیامبری او ایمان کامل داشتند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۱/ ۴۱۵ و ۲۵۳). بهآفرید بر امت خود هفت نماز واجب کرد، نمازهایی که در یگانگی خدا، آفرینش آسمان و زمین، خلق حیوان، مرگ، بعثت و حساب، اهل بهشت و دوزخ و چیزهایی که برایشـان آماده شـده بود و یک نماز هم در ستایش اهل بهشت بود، به پیروان خود دسـتور داد تا به سمت خورشید نماز بخوانند، موهای خود را رها نمایند (ارسـال شـعور فروهشـتن موها)، در موقع طعام زمزمه نکنند، چهارپایان را نکشند مگر آن که پیر شده باشند، خوردن شراب و ازدواج با محارم را حـرام اعلام کرد، همچنیـن وی در مهریه به چهارصد درهم اکتفا کرد، پیروان خـود را به تعمیر راه‌ها، پل‌ها و مواردی از این دسـت فراخوانده اسـت (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۵ ۳۱۴؛ شهرسـتانی، ۱۳۶۱: ۱/ ۳۹۷؛ همان: ۲۶۷ ۲۶۶).
اتباع بهآفرید به سیسانیه نیز شهرت داشتند(شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۳۹۷). که مـا از علت این نام‌گـذاری بیاطلاع هسـتیم. بهآفریدیه که به نوعی اصـلاح و تجدید نظری در آیین زرتشـت بود و مواردی را که باب میل مسلمانان بود نیز در آن بود، بـرای موبدان زرتشـتی واهمه ایجاد کرده بود. آن‌ها رواج بهافریدیـه را لطمه و اهانتی به خود می‌دانستند و باکی نداشـتند که حتی به ابومسلم مسلمان برای سرکوبی او متوسل شـوند. بدیهی است که ابومسلم این موقعیـت را مغتنم بشـمارد. ابومسـلم بهافرید را به بهانه‌ی فالگوییهایش دستگیر و او را به قتل رساند (همان: ۶۱۵). (۱۳۲هــ). بنابراین چیز عجیبی نبود که از سـوی سایر مذاهب شـخصیتی بوذاسف ۱۷گونه نمایانده شود و او را فردی فریبکار معرفی نمایند (ابنجوزی، ۱۳۶۸: ۶۲). ابنندیم در سالی که مشـغول نگارش الفهرست بوده تعداد زیادی از پیروان بهافرید در خراسان زندگی می کردند(ابن ندیـم، ۱۳۸۱: ۶۱۵). از اصول عقاید آن‌هـا می‌توان به غیبت، رجعت، اعتقاد به بعضی اعداد مانند هفت و ... اشاره کرد(بیات، ۱۳۷۰: ۲۲۶).

نتیجه گیری:

قهســـتان یکی از ایالات مهم ایران در قرون نخســـتین هجری به شـــمار می رفت که به دلیل گســـتردگی و قرار گرفتن در موقعیت تلاقی شـــاهراه شرق به غرب و شمال به جنوب و حضور گروههای نـــژادی و مذهبی گوناگون از دیرباز مورد توجه بوده اســـت.اقلیم، مذهب، اقتصاد، نژاد و موارد این چنینی تأثیر قابل توجهی در شـــوون مختلف زندگی اهالی این منطقه داشته اســـت. چنانچه باید گفت در کمتر منطقـــه ای در ایران به اندازه ی قهســـتان تنوع قومی و مذهبی در قرون نخستین اســـلامی وجود داشته است.درقهســـتان به غیر از بومیـــان از نژادهای گوناگون مانند ترک،کرد ،بلوچ،قفص،عـــرب ،زط و خلج هرکدام با ویژگی هاو آداب و رســـوم خاص خود ســـاکن بودند . به علت موقعیت جغرافیایی قهستان و دوری از مرکز حکومت اســـلامی مذاهب وگروههای دینـــی مهاجری همچون خوارج،زردتشتیان،شـــیعیان و گروههـــای اقلیتی مانند یهود،مسیحی و بودایی در قهســـتان رشدو نمو پیدا کردند که باعث تغییر و تحولات اساســـی در بافـــت اجتماعی قهستان شدند.

ارجاعات:

۱. همچنین برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک به: ثعالبی نیشابوری،۱۳۸۴: ۲۸۵ ۲۷۷؛ همدانی، ۱۳۳۸: ۱۱۰ ۱۰۸؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۴/ ۲۲۵۷ ۲۲۲۵.

۲. این تقســـیمبندی با اندکی تغییـــرات از مبانی جامعه شناسی بروس کوئن گرفته شده است (کوئن، ۱۳۸۵: ۳۵۵ ۳۲۵).

۳. بـــرای آگاهی بیشـــتر در این زمینه رک بـــه: (راوندی، ۱۳۸۲: ۹/ ۳۷ به بعد؛ فرای، ۱۳۶۳: ۱۴۳ به بعد؛ الخطیب، ۱۳۵۷: ۵۱).

۴. برای آگاهی از مشـــروح ایـــن گونه عناویـــن رک به: (قزوینی رازی، ۱۳۳۱: ۳۳۸ ۳۲۰).

۵. همچنیـــن برای آگاهی بیشـــتر در مـــورد واژهی غلو، مهمترین فرقههای غالیان و افـــکار و عقاید آنان رک به: (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۱۷۳ ۱۷۱؛ شهرستانی، ۱۳۸۵: ۱/ ۲۵۳ ۲۳۱؛ حلی، ۱۳۸۶: ۱۳۰ ۱).

۶. برای آگاهی بیشـــتر از فرقه زیدیه و اصول آن رک به: (شهرســـتانی، ۱۳۶۱: ۱/ ۲۱۲ ۲۰۲؛ التمیمـــی البغدادی، ۱۳۶۷: ۱۹ ۱۶).

۷. همچنین برای آگاهی بیشـــتر از فرقهی اسماعیلیه رک به: (شهرســـتانی، ۱۳۶۱: ۱/ ۲۶۲ ۲۵۹؛ طوسی، ۱۳۴۴: ۲۴۴ ۲۳۲؛ ابن جـــوزی، ۱۳۶۸: ۹۰ ۸۱؛ التمیمی بغدادی، ۱۳۶۷: ۲۴؛ خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۲۸ ۲۲۲؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۹/ ۱۶۷ ۸۰).

۸. در مورد صحـــت و ســـقم اینگونه اظهـــارات رک به: زاهدی، ۱۳۸۳: ۶۸ ۵۷).

۹. بـــرای آگاهـــی بیشـــتر از ایـــن فرقههـــا رک بـــه: (التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۱۴ به بعد).

۱۰. بجستان: امروزه شهری است در خراسان رضوی، که با مشـــهد ۳۰۰ کیلومتر و با بیرجند مرکز خراسان جنوبی ۲۶۷ کیلومتر فاصله دارد. م

۱۱. برای اطلاعات بیشـــتر در مورد حمزه آذرک رک به: طبری، بیتـــا، ۱۲/ ۵۲۸۱؛ گردیـــزی، ۱۳۶۳: ۲۹۰؛ تاریخ سیســـتان، ۱۳۵۲: ۱۵۶؛ ابناثیر، ۱۳۵۰: ۷/ ۹۴؛ صدیقی، ۱۳۷۲: ۷۴ ۷۵.

۱۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک به: (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/ ۱۴۷؛ التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۶۱ ۵۹).

۱۳. برای آگاهی بیشـــتر در این زمینه رک به: شهرستانی، ۱۳۶۱: ۱/۱۵۵ به بعد.

۱۴. بـــرای آگاهـــی بیشـــتر در ایـــن زمینـــه رک بـــه: التمیمیالبغدادی، ۱۳۶۷: ۶۲ ۵۹).

۱۵. برای آگاهی از فرق مســـیحیت موجود در خراسان در این زمان رک به: بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۶ ۴۴۶.

۱۶. برای آگاهی بیشـــتر در این زمینه رک بـــه: ابنفندق (بیهقی)، ۱۳۶۱: ۸۳ ۲۸۱؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۲۰؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۴۳؛ لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۱.

۱۷. نخستین شخصی که پیغمبری را به خود بست فردی با نام بوذاســـف بود که در روزگار طهمورث و در هند ظاهر شد و کتابی برای پیروانش نوشت. گروه بسیاری از مردم به وی پیوستند و به آیین صابئین درآمدند. در منابع اسلامی آمده اســـت که ابلیس مرکب او بود که بوذاسف بر او زین نهاده و به گردش در آفاق پرداختند و مردم را گمراه کردند (مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۹۷ و ۲۹۳).

فهرست منابع

الف) منابع متقدم:

ابناثیر، عزالدین علی. (۱۳۵۰)، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ترجمه عباس خلیلی، باهتمام حسن سادات ناصری، به تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات کتب ایران، ج ۱۵ و ۷، ۵.

آقسرایی، محمود بن محمد (کریم). (۱۳۶۲)، مسامره الاخبار و مسایره الاخیار، به تصحیح و اهتمام عثمان توران، چ ۲، تهران، انتشارات اساطیر.

آملی، اولیاءالله. (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، مصحح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ابن بلخی. (۱۳۴۴)، فارسنامه، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس.

ابنجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (جمالالدین). (۱۳۶۸)، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چ ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

ابنجوزی، ابوالفرج جمالالدین عبدالرحمن. (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العمیه، ج ۱۲.

ابنحوقل، محمد بن علی. (۱۳۶۶)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، چ ۲، تهران، انتشارات امیر کبیر.

ابنخردادبه، ابیالقاسم عبیدالله بن عبدالله. (بی تا)، مسالک و الممالک، بغداد، مکتبه المثنی ببغداد.

ابنخلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۶۳)، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲.

ابنرسته، احمد بن عمر. (۱۳۶۵)، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قرهچانلو، چ ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.

ابنندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چ ۱، تهران، انتشارات اساطیر.

ابنفقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. (۱۳۴۹)، مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح. مسعود، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ابنفندق (بیهقی)، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۶۱)، تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات احمد بن بهمنیار و مقدمه میرزا محمد عبدالوهاب قزوینی، چ ۳، تهران، انتشارات کتابفروشی فروغی.

ابنکثیر دمشقی، ابیالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، الطبعه الاولی، بیروت، دار الأحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱.

ابنمسکویه رازی، ابوعلی. (۱۳۶۹)، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، چ ۱، تهران، انتشارات سروش، ج ۵.

ابوالفداء، الملک الموید عمادالدین اسماعیل. (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

انصاری دمشقی، شمسالدین ابوعبدالله محمد بن ابیطالب. (۱۳۸۳)، نخبه الدهر فی العجائب البر و البحر، ترجمهی حمید طبیبیان، چ ۱، تهران، انتشارات اساطیر.

اسفزاری، معینالدین زمجی. (۱۳۳۸)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، مصحح سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱.

اصطخری، ابراهیم بن محمد، مسالک و الممالک، بکوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه جعفر شعار، چ ۲، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، مصحح محمد روشن، تهران، انتشارات سروش، ج ۴ و ۳.

بنداری اصفهانی، فتح بن علی. (۱۳۵۶)، تاریخ سلسلهی سلجوقی، ترجمهی محمد حسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

البکری الاندلسی، عبدالله بن عبدالعزیز. (۱۴۰۳ ق)، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، تحقیق و ضبط مصطفی السّقا، الطبع الثالث، بیروت، عالم الکتاب، ج ۴.

بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۶۴)، فتوح البلدان (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، مصحح محمد فرزان، چ ۲، تهران، انتشارات سروش.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۶۵)، گزیده تاریخ بیهقی، به شرح و توضیح نرگس روانپور، چ ۱، تهران، نشر بینا.

(۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، تصحیح علیاکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳)، آثار الباقیه عن قرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چ ۳، تهران، انتشارت امیر کبیر.

بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۲)، تحقیق ماللهند، ترجمهی منوچهر صدقیسها، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱.

تبریزی، محمد حسین بن خلف. (۱۳۴۱)، برهان قاطع، تهران، اتشارات امیر کبیر، ج ۲.

التطیلی، بنیامین بن یونه. (۱۴۲۳ ق)، رحله بنیامین التطیلی، ترجمه عزرا حداد، تحقیق عبدالرحمن عبدالله الشیخ، الطبع الاول، ابوظبی، منشورات المجمع الثقافی.

التمیمیالبغدادی، ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد. (۱۳۶۷)، تاریخ مذاهب اسلام (ترجمهی الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه منهم)، بخامه و اهتمام محمدجواد مشکور، چ ۴، تهران، انتشارات کتابفروشی اشراقی.

ثعالبی نیشابوری، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائلی، همراه با مقدمه زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، چ ۱، تهران، نشر نقره،، ج ۱.

(۱۳۸۴)، شاهنامه ثعالبی، ترجمهی محمود هدایت، چ ۵، تهران، انتشارات اساطیر.

جوزجانی، ابوعمرو عثمان بن سراجالدین محمد (قاضی منهاج ســـراج). (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، مصحح عبدالحی حبیبی، چ ۲، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ج ۱.
جیهانی، ابوعبدالله بن محمد. (۱۳۶۸)، اشکالالعالم، مترجم عبدالسلام کاتب، مصحح فیروز منصوری، چ ۱، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
حافظ شیرازی، شمسالدین محمد. (۱۳۸۵)، دیوان حافظ، چ ۴، تهران، انتشارات احیاء کتاب.
حسینی خاتونآبادی، سید عبدالحسین. (۱۳۸۰)، وقایعالسنین والاعوام، مصحح محمدباقر بهبودی، چ ۱، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
حموی بغدادی، یاقوت. (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، الطبعه الثانیه، بیروت، دار صادر، ج ۴ و ۱.
خواندمیر، غیاثالدین بن همامالدین. (۱۳۵۵)، دستور الوزراء، مصحح سعید نفیسی، چ ۲، تهران، انتشارات اقبال.
(۱۳۵۳)، حبیبالسیر فی اخبار افراد بشر، چ ۲، تهران، انتشارات کتابخانه خیام، ج ۲.
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. (۱۳۸۱)، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ ۵، نشر نی.
الذهبی، محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۱۳ ق)، سیر أعلام النبلاء، تحقیق و دراسه محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، موسسه الرساله، ج ۱۱.
السبکی، أبونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی. (۱۹۹۲ م)، طبقات الشافعیه، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، الطبعه الثانی، الجیزه، هجر للطباعه و النشر، ج ۲.
سیفی هروی، سیف بن محمد. (۱۳۸۱)، تاریخنامه هرات، مصحح محمد آصف فکرت، چ ۱، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
شبانکارهای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۸۱)، مجمعالانساب، مصحح میرهاشم محدث، چ ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۲.
شهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن احمد. (۱۳۶۱)، توضیح الملل (ترجمه الملل و النحل)، تحریر نو از مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی، با مقدمه و تصحیح و ترجمه محمدرضا جلالی نایینی، چ ۳، تهران، انتشارات اقبال، ج ۱.
طرسوسی، ابوطاهر بن حسن. (۱۳۸۰)، ابومسلم نامه، به اهتمام حسن اسماعیلی، چ ۱، تهران، انتشارات معین، نشر قطره و انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران، ج ۲.
طوسی، ابوعلی حسن بن علی (خواجه نظامالملک). (۱۳۴۴)، سیاستنامه (سیر الملوک)، تصحیح محمد قزوینی، بکوشش مرتضی مدرسی چهاردهی، چ ۲، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار.
طوسی سلمانی، محمد بن محمود بن احمد. (۱۳۸۲)، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
عوفی، نورالدین محمد، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، بی نا، ۱۳۳۵، ج ۲.
غزنوی، خواجه سدیدالدین محمود. (۱۳۴۵)، مقامات ژنده پیل، به کوشش حشمتالله موید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، چ ۴، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۷، ج ۲ و ۱.
قزوینی رازی، عبدالجلیل. (۱۳۳۱)، النقض، با مقدمه، تعلیق و تصحیح جلالالدین محدث ارموی، تهران، بینا.
کرمانی، افضلالدین ابوحامد احمد بن حامد. (۱۳۲۶)، تاریخ افضل یا بدایعالأزمان فی وقایع کرمان، مصحح مهدی بیاتی، تهران، بینا.
گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، مصحح عبدالحی حبیبی، چ ۱، تهران، نشر دنیای کتاب.
مجهولالمولف. (۱۳۵۳)، هفت کشور (صور الاقالیم)، مصحح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
مجهول المولف. (۱۳۵۵)، تاریخ شاهی، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
مجهولالمولف. (۱۳۶۲)، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، بکوشش منوچهر ستوده، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
مجهولالمولف. (۱۳۱۸)، مجملالتواریخ والقصص، به تصحیح ملکالشعرای بهار، بهمت محمد رمضانی، تهران، کلاله خاور.
محمد بن منور. (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، تهران، انتشارات آگاه، ج ۱.
مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابیبکر. (۱۳۶۲)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
(۱۳۳۶)، تاریخ گزیده، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
(۱۳۶۲)، نزهةالقلوب، المقاله الثالثه (در صفت بلدان و ولایات و بقاع)، سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج، چ ۱، تهران، نشر دنیای کتاب.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۲، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
(۱۳۶۵)، مروجالذهب و معادنالجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۳، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱)، ترجمه علینقی منزوی، چ ۱، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ج ۲.
مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ (البداء و التاریخ)، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، تهران، نشر آگه، ج ۲ و ۱.
ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین. (۱۳۵۴)، سفرنامه حکیم ناصر خسرو، بکوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد حاکم. (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مصحح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، تهران، نشر آگه.
هجویری، ابوالحسن. (۱۳۸۰)، علی بن عثمان، برگزیده و شرح کشفالمحجوب، به کوشش فریدون بدرهای، تهران، نشر فرزان.
همدانی، خواجه رشیدالدین فضلالله. (۱۳۳۸)، جامعالتواریخ، (بخش تاریخ غزنویان و سامانیان و آلبویه)، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی، فروغی.

یعقوبی (ابنواضح)، احمد بن ابییعقوب. (۱۳۴۷)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱.
(۱۳۴۳)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲.

ب) تحقیقات معاصر:

آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۹)، فرهنگ معاصر عربی فارسی، چ ۱، تهران، نشر نی.
اَمبرسِز، ن. نیکلاس و مِلویل، چارلز. پ. (۱۳۷۰)، تاریخ زمین لرزههای ایران، ترجمهی ابوالحسن رده، چ ۱، تهران، انتشارات آگاه.
امام شوشتری، محمد علی. (۱۳۳۱)، تاریخ جغرافیایی خوزستان، تهران، موسسه مطبوعاتی امیر کبیر، ج ۱.
اشپولر، برتولد. (۱۳۶۴)، تاریخ ایران، در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲ و ۱.
انوری، حسن و دیگران. (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، چ ۲، تهران، انتشارات سخن، ج ۵.
باستانیپاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۴۴)، یعقوب لیث، تهران، انتشارات کتابخانه ابنسینا.
باسورث، ادموند کلیفورد. (۱۳۸۵)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چ ۵، تهران، انتشارات امیر کبیر.
برتلس، آندره یوگنی یویچ. (۱۳۴۶)، ناصرخسرو و اسماعیلیان، ترجمهی ی. آرینپور، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
بلوکباشی، علی. (۱۳۸۲)، جامعهی ایلی در ایران، چ ۳، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
بیات، عزیزالله. (۱۳۷۰)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، چ ۲، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
پیرنیا، حسن. (۱۳۷۵)، ایران باستان، چ ۱، تهران، نشر دنیای کتاب، ج ۴.
ترکمنیآذر، پروین و پرگاری، صالح. (۱۳۷۷)، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، انتشارات سمت.
حبیبی، عبدالحی. (۱۳۶۷)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چ ۳، تهران، نشر دنیای کتاب.
حلی، محمد. (۱۳۸۶)، نقش غلو در انحراف عقاید و افکار، چ ۱، قم، انتشارات زائر.
خسروی، محمدرضا. (۱۳۶۶)، جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
الخطیب، عبدالله مهدی. (۱۳۵۷)، حکومت بنیامیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، چ ۱، تهران، انتشارات توکا.
راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، چ ۲، تهران، انتشارات نگاه، ج ۹ و ۶.
رونه دالمانی، هانری. (۱۳۳۵)، از خراسان تا بختیاری، ترجمهی علی فره وشی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
زاهدی، عبدالرضا. (۱۳۸۳)، صفات خبری در اندیشه مفسران کرامی، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۵ (۱)، صص ۶۸-۵۷.
زرینکوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چ ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر.
سایکس، سرپرسی. (۱۳۶۳)، تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، چ ۲، تهران، نشر دنیای کتاب، ج ۱.
سلطانزاده، حسین. (۱۳۶۴)، تاریخ مدارس در ایران، چ ۱، تهران، انتشارات آگاه.
سیاح، احمد. (۱۳۸۵)، فرهنگ بزرگ جامع نوین (عربی به فارسی)، ترجمهی المنجد لویس، با مقدمه حســن حسن زاده آملی، چ ۱، تهران، انتشارات اسلام.
(۱۳۷۲)، فرهنگ المنجد الابجدی، چ ۱، تهران، انتشارات اسلام.
شعبانی، رضا. (۱۳۸۱)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، چ ۲، تهران، نشر قومس.
صدیقی، غلامحسین. (۱۳۷۲)، جنبشهای دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم، چ ۱، تهران، انتشارات پاژنگ.
صفا، ذبیحالله. (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۸، تهران، انتشارات فردوس، ج ۲.
فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چ ۲، تهران، انتشارات سروش.
کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، چ ۱، تهران، انتشارات کویر.
کرومر، جوئل. ل. (۱۳۵۷)، احیای فرهنگی در عهد آلبویه: انسانگرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه محمد حنایی کاشانی، چ ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
کریستنسن، آرتور. (۱۳۶۶)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمهی رشید یاسمی، چ ۶ تهران، نشر دنیای کتاب.
کریمی زنجانی اصل، محمد. (۱۳۸۱)، درآمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان (مجموعه مقالات)، چ ۱، تهران، نشر کویر.
کوئن، بروس. (۱۳۸۵)، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چ ۱۷، تهران، انتشارات سمت.
لوئیس، برنارد. (۱۳۶۲)، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدرهای، تهران، انتشارات توس.
مشکور، محمد جواد. (۱۳۷۲)، تاریخ شیعه و فرقههای اسلام، چ ۵، تهران، انتشارات کتابفروشی اشراقی.
مفتخری، حسین و زمانی، حسین. (۱۳۸۴)، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، چ ۲، تهران، انتشارات سمت.
نیکخلق، علیاکبر. (۱۳۸۱)، مبانی جمعیت شناسی، چ ۲، تهران، انتشارات بهینه.